



دکتر! سلام

کم کم به زمین های خالی انتهای سیس آباد می رسیم، جایی که ساختمان های چند طبقه مجتمع مسکونی «امید» را از این محله جدا کرده که دوبافت متناقض با همدیگر را شاهد باشیم: خانه های نوساز با امکانات نسبتاً خوب و مناسب و در طرف دیگر خانه هایی که بعضی هایشان به زور ۴۰-۵۰ متر می شود و از ساده ترین امکانات بی نصیب اند. درست در چند صد متری شهرک «امید» با خانه ای روبه رو می شویم که تقریباً همه بچه های این گروه جهادی از آن صحبت می کردند. برای ورود به آن ناچاریم از راهرو تنگش یک شانه عبور کنیم تا به حیاط ۶-۵ متری اش برسیم. همه خانه هم خلاصه می شود در این حیاط و یک اتاق بیست و چند متری. بچه های گروه جهادی «شهید جهان آرا» همه تانوشان را گذاشته اند که این خانه را روبه راه کنند که تا حد امکان مناسب زندگی شود. حیدرزاده می گوید: «از روزی که از وضع این خانه خبردار شدیم همه هم و غممان را گذاشته ایم تا اینجا را سامانی بدهیم. الان دوروز است درگیر اینیم که اسباب و اثاثیه شان را به یک جای درست و حسابی منتقل کنیم تا دست کم همین اتاقی را که در آن زندگی می کنند تعمیر و سفیدکاری کنیم. البته امیدواریم که سرپناه مناسب تری برای این خانواده پیدا شود.»

بیرون که می آییم بالاخره با آقای دکتر گروه جهادی روبه روی می شویم. چند دسته سیم را بغل کرده است و می خواهد کار سیم کشی را شروع کند. علیرضا مهدوی می گوید: «من دانشجوی پزشکی هستم و هنوز سه سال دیگر مانده که فارغ التحصیل شوم. دوستان لطف دارند و به من می گویند «دکتر». این سومین دفعه ای است که به اردوی جهادی می آییم و اصلاً برای من که دانشجوی پزشکی هستم عار نیست که به این اردوهای بایم و در کنار بقیه بچه ها کارهای عمرانی بکنم. دوست دارم این فاصله ای را که بین مردم و برخی پزشک ها ایجاد شده از بین ببرم و فکر نکنند که من پزشک تافته جدا بافته ای هستم. روزی هم که به عنوان پزشک فارغ التحصیل شوم باز به اردوهای جهادی خواهیم آمد و در عرصه دیگری فعالیت خواهیم کرد.»

سرباز جهادی

صحبت هایمان با جهادگر خوزستانی درباره کار جهادی و دلیل محرومیت این منطقه از مشهد تازه گل انداخته است که به خانه دیگری می رسیم. صدای خنده و شوخی بچه هایی که در آن مشغول کار هستند همه کوچه را برداشته است و برای خود اهالی هم پرسش برانگیز است که این ها با وجود ساعت های طولانی کار این همه انرژی را از کجای آورند. قبل از اینکه وارد خانه شویم مسئول گروه جهادی «شهید جهان آرا» به خبرنگار مامی گوید: «مادر گروه همان سرباز هم داریم. این بچه ها فقط چند روز مرخصی دارند که بروند خانواده شان را ببینند و بعد باید برگردند سر خدمتشان، اما ترجیح داده اند که همین مدت را هم در مناطق محروم باشند و سازندگی کنند.» یعقوب زیدانی که از امیدیه آمده است یکی از همین بچه هاست که به دقت هر چه تمام تر مشغول کاشی کاری است. همان طور که دارد کاشی ها را سر جای خودشان میزان می کند با لهجه جنوبی اش می گوید: «از همان سال اول دانشگاه که با بچه های جهادی آشنا شدم اردو آدمم و به قول معروف نمک گیر شدم. وابستگی ام این قدر شدید شده است که با وجود همه مشغله هایی که دارم باز هم نمی توانم از اردوی جهادی چشم پوشی کنم و نیایم. الان ده روز مرخصی ام که تمام شود بدون دیدن خانواده ام باید برگردم قراگاه. اما کار دل است دیگر. بعضی موقع ها عشق و علاقه این چیزها سرش نمی شود.» از یعقوب عکس می گیریم و یک خداقوت به بچه های پرشور شور این خانه می گوئیم و دوباره راهی کوچه ها می شویم تا به پروژه بعدی برسیم.

یک نماینده شورای شهر در اردوی جهادی

لایه لای صحبت هایمان با حیدرزاده متوجه می شویم که در بین بچه هایشان یک دانشجوی دندان پزشکی هم دارند که عضو پایه جفت اردوی جهادی است و الان دارد در یکی از خانه ها کار برق کشی انجام می دهد. وارد منزلی می شویم که کار بتایی اش تمام شده است و امروز و فردا آن را تحویل صاحبش می دهند. همین که داخل می شویم و «سلام» و «خسته نباشید» می گوئیم پیر مرد صاحب خانه که برق شادی را می شود در چشمانش دید دست به دعا بر می دارد. از ته دل برای جهادگران دعا می کند که عاقبت به خیر شوند. بعد هم روبه مامی کند و می گوید: «بنویسید که من خیلی مدیونشان هستم و ازشان راضی ام. خدا هم از آن ها راضی باشد!» بچه ها می گویند: «آقای دکتر از اینجا رفته که کارهای خانه ای دیگر را رتق و فتق کند.» مادر کمال ناباوری با ضامن مرادی، عضو شورای اسلامی شهر گتوند، روبه روی می شویم که سرگرم سیم کشی است. با تعجب می گوئیم: «آقای مرادی جای شما پشت میز شورا است، نه اینجا.» که پاسخ می دهد: «بی اغراق می گویم: ما بچه های جبهه و جنگ هستیم و به کار جهادی عادت داریم. اصلاً آدم پشت میز نشستن و دستور دادن نیستیم. این بچه ها شاهد هستند که من در شورا هم هیچ وقت در اتاقم نیستم و مدام در حال سرزدن به نقاط مختلف شهر هستم تا از نزدیک

